



تصمیم برای یک کار بزرگ

ابزارهای کوچک اولیه‌ای تهیه کردم و شروع به طراحی انگشت مکانیکی کردم. تمام کارگاہم را در بقچه‌ای کوچک جا داده بودم. تمام فکر و ذهنم شده بود انگشت مکانیکی. می‌رفتم داخل اتاق و در را پشت سرم قفل می‌کردم. خسته که می‌شدم ساعت‌ها گریه می‌کردم. اجاره خانه‌ام را پدرم تقبل کرده بود. گاهی با دستفروشی محصولات کارخانه ورشکسته پدرم حداقل هزینه‌های زندگی‌ام را تأمین می‌کردم. پدرم ۱۵۰ میلیون تومان به من داد تا به کمک آن گره‌های زندگی‌ام را باز کنم. مقداری را به عنوان مبلغ رهن خانه دادم و باقی را صرف مواد اولیه برای ساخت انگشت می‌کردم.

اولین نمونه انگشتی که ساختم خیلی ابتدایی و به بزرگی ساعد دست بود. چیزی که برایم مهم بود دستیابی به مکانیسم مکانیکی انگشت بود تا با کمک نیروی مکانیکی دست، باز و بسته شود. یک سال گذشت. تمام تلاش‌هایم نتیجه داد و نمونه اولیه انگشت مکانیکی آماده شد. خیلی خوشحال بودم. همسرم که خوشحالی من را می‌دید از من خوشحال‌تر بود. یک سال تمام شب و روزم شده بود انگشت مکانیکی و آه و افسوس انگشت از دست رفته‌ام. تمام این مدت، تنها پدر و همسرم در کنارم بودند و مرا تشویق می‌کردند.

سریع بلیت اتوبوس گرفتیم و به همراه پدرم پیش دکتر خاقانی رفتیم. دکتر خاقانی انتظار ساخت انگشت را از جانب من نداشت. گویی برای دلخوش کردن بیمارش آن حرف را زده بود. خودش که استاد

از کودکی پیانو خلاهای دل‌نگی‌ام را پر می‌کرد. تصور قطع شدن انگشتانم دیوانه‌ام می‌کرد. اگر تا اینجای زندگی‌ام پنج بودم الان شده بودم منفی پنجاه.

ارتز و پروتز دانشگاه بود خیلی برایش جالب آمد و کلی ذوق کرد. تشویقم کرد که کارم را برای تجاری‌سازی ادامه دهم. ذوق زده به تبریز برگشتم. دوست داشتم تا نظر اساتید بنام دیگر را بدانم. انگشت مکانیکی‌ام را پیش دکتر افشین ضیایی، فوق تخصص جراحی دست و هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی شیراز بردم. بسیار خوشش آمد و توصیه نامه‌ای در رابطه با کیفیت بالای محصولم نوشت و خواست تا نزد دکتر رضا شهربار کامرانی بروم.

دکتر کامرانی از پزشکان بنام در حوزه دست است. انگشت مکانیکی‌ام را پیش دکتر کامرانی بردم. دکتر نگاه سردی به انگشت مکانیکی‌ام انداخت و جواب داد به عنوان نمونه اولیه خوب است اما برای تجاری‌سازی باید خیلی بهتر شود. این پاسخ دکتر کامرانی بر خلاف انتظارم بود. دوباره مصمم‌تر از قبل پی کارم را گرفتم. این بار نه برای ساخت انگشت بلکه برای زیباتر کردن آن برای تجاری‌سازی. حدود دو سال زمان برد تا انگشت مکانیکی‌ام در حد نمونه‌های شرکت‌های خارجی باشد. در کنار این کار روی پروتزهای زیبایی دست هم کار کردم. انگشت مکانیکی را به سازمان بهزیستی کشور بردم. خیلی ذوق کردند و یک گواهی برای ثبت اختراع آن دادند.

به کمک آن گواهی انگشت مکانیکی‌ام را ثبت اختراع کردم. با گواهی ثبت اختراع در جشنواره مخترعان بنیاد علمی نخیکان که آن سال در کرمانشاه بود شرکت کردم و جزو برگزیدگان جشنواره انتخاب شدم. این انتخاب سبب شد تا در مرکز رشد واحدهای دارویی دانشگاه علوم پزشکی تبریز دفتری بگیرم. اعتماد به نفسم بالا رفته بود. بعد دو سال دوباره تصمیم گرفتم نزد

